

## پرده‌هایی از «میان پرده»

نخستین مقاله آقای دکتر باستانی پاریزی است از اروپا. خوانندگان یغما آشنائی تمام دارند که باستانی، از این درخت چوبلبل بدان درخت می‌نشیند، همه گونه مطلب را درهم می‌آمیزد، جدی، شوخی، کنایه، مثل، تاریخ، دیروز، امروز، گذشته و آینده، نوش و نیش، باهم و درهم است. راز لطف و شیرینی نوشته وی نیز در این است که همگان می‌پسندند و بی‌هیچ ملامت از اول تا به آخر می‌خوانند و بهره تمام می‌یابند. منتظر شماره بعد باشید. (مجله یغما)

يك مثل چینی میگوید: «سفر هزار فرسخی با يك قدم شروع میشود و يك عبارت فارسی هم داریم که: «سفرهای بلند را با قدمهای کوتاه شروع میکنند». اما اینروزها قدمها بلند و سفرها کوتاه شده است، قدم اول را در فرودگاه مهر آباد بر پلکان هواپیما میگذارید، قدم دوم در فرودگاه استانبول، و قدم سوم در فرودگاه بخارست. ظرف سه ساعت راه پیمائی، هزارها کیلومتر راه را پیموده‌اید.

قدیمها که مسافرت با شتر و اسب و الاغ انجام میگرفت، هنگام حرکت، کاروانسرا دار لاقفل تادم در کاروانسرا بدرقه مسافر می‌آمد و «آئینه قرآن» میگرفت و نباتی بدرقه میکرد و دعائی میخواند. مسافرین هم کمتر «شريك دزد» و «رفیق قافله» بودند، اما اینروزها وضع دگر گونه است. چند ماهی است، شرکت‌های هواپیمائی در فرودگاهها همه مسافرین را با چشم «حرامی» و «خونی» و «هفت تیر کش» و «کماندو» نگاه میکنند. هر کس میخواهد درون هواپیما قدم بگذرد از سرتاپای او بادست و چشم و وسایل الکتریکی عجیب و غریب بررسی میکنند و بقول کرمانیها «می‌پلماسند» که مباد ببوی، هفت تیری، تفنگی، مسلسلی و ازین گونه وسایل هواپیما دزدی همراه مسافر باشد. به پیر و جوان و زن و مرد و عامی و عالم و هیچکس هم ابقا نمیکنند. وقتی که دختر زیبایی که شريك دزد و رفیق قافله است و هواپیما می‌دزدد به هفت زبان مسلط است و تحصیل کرده و دانشگاه دیده است، دیگر به چه کسی میشود اطمینان کرد؟ مثل اینکه شرکتها حق دارند، ولی مسافرین هم گناهی نکرده‌اند. اگر کار بدین روال پیش برود، باید کم کم بدنبال همان کاروانها و کاروان سالارهای قدیم رفت.

\*\*\*

سفر من به رومانی بر حسب يك دعوت دانشگاهی صورت میگرفت. کشور رومانی سرزمینی است از جهت وسعت حدود دویست و سی هزار کیلومتر (= يك ششم ایران) و جمعیت آن قریب ۲۰ میلیون تن میشود و بخارست پایتخت آن حدود ۱/۵ میلیون تن جمعیت دارد.

سینه خاکهای نرم این سرزمین را رودهای کوچک و بزرگ بیشمارچاک چاک کرده است بهمین سبب حتی يك وجب خساک بی حاصل نیز درین سرزمین دیده نمیشود ، تراکتورهای عظیم ، دهات کوچک را بهم پیوسته اند . ما از بعض جهات تاریخی وجوه اشتراك مختصری با رومانی داریم: هر دو سرزمین معرض جنگها و کشتارها و قتل و غارتها بوده است. هر دو همسایه روسیه هستیم، هر دو می خواهیم با کشورهای غرب هم روابط صمیمانه داشته باشیم، هر دو نفت داریم ، و بنابراین توان گفت که هر دو «هم معدن» و طبعاً «هم دشمنیم»!

کشورهای اقمار مسکو را معمولاً کشورهای «پشت پرده» می خوانند ، لابد کشورهای طرفدار امریکا و آزاد را هم «پیش پرده» لقب باید داد . اما درین میان تکلیف کشوری مثل رومانی که هنوز صددرصد خود را به پشت پرده نکشاند چه میشود؟ گمانم عنوان «میان پرده» برای چنین حالتی بی تناسب نباشد .

\* \* \*

دریای سیاه ، درحکم يك کاسه داغ شور باست که درمیان چند کشور سرد اطراف آن نهاده شده باشد . مردم اطراف آن هر کدام ، قرنها و سالها ، به فراخور حال خود ازین شوربا چمچهای برمی داشتند . اگر این دریا نبود و از طریق بسفر به دریای گرم مربوط نمی شد همه نواحی اطراف دریای سیاه یخ زده و منجمد می ماند . بندرهای مثل رستف در روسیه ، باطوم در قفقاز ، ترابوزان و سینوپ در ترکیه ، و رنه در بلغارستان و کنستانترآ در رومانی و ادسا در اوکرائی ، همه درحکم نفس کش ها و پنجره هائی هستند که سرزمینهای اطراف را به این دریا باز می کنند .

البته این روزها ، سهم بابا بزرگ ، یعنی روسیه ، از همه کشورها بیشتر شده است و «کاسه سیاه» بطرف او کج شده و همه چربیها به طرف او میل کرده است ، درواقع بصورت يك حوضچه ای درآمده و ناوگان بزرگ روسیه در آن مثل مور و ملخ می لولند ، بنغاز بسفر ، یا به تعبیر من «گذار»! بسفر، این دریا را به بحر الروم (مدیترانه) وصل می کند، همان دریا گذاری

۱- این ترکیب از نمونه ترکیبات هم سنگ و هم چند و هم دوش و هم رنگ و هم ریش و هم خواب و هم درد است . من در مورد پاکستان و کشور خودمان ، عبارت «هم ریگ» را هم مونتاز کرده ام!

۱- سابقاً ، بغاز را که گویا کلمه ترکی است، به صورت ترکیب عربی «مجمع البحرین» می خواندند، چنانکه جبل الطارق چنین خوانده میشد زیرا دریای مدیترانه و اوقیانوس اطلس درینجا به هم می پیوندند ، و بسفر نیز چنین حالتی دارد که دریای مدیترانه و دریای سیاه ، درینجا باهم جمع می شوند .

مرحوم جیحون یزدی برادرسیحون ، دریای آرال و مصب آمو دریا و سیحون را بدین تعبیر آورده (شاید به حساب اینکه آمو دریا و سیر دریا ، درلججه شرق ایران به طور کلی بنام دریا = بحر خوانده میشود و هر رودخانه ای در افغانستان دریاست)، آنجا که در این تعبیر تند ، این گوینده «نیکو شعر» «بدشیر» به طنز گوید :

هر چند ادای حق مادر دین است      اما چکنم حقیقتی در بین است  
گاهی سیحون زاید و گاهی جیحون      نازم به... که مجمع البحرین است

که حدود ۱۵۰۰ متر عرض دارد و خشایارشادر ۲۴۰۰ سال پیش بر روی آن پلی از کشتیها و قایقها بست و عبور داد، همان کناره و کناره‌ای که هنوز اثر تازیانه‌های خساریا را بر پشت خود، در صفحات تاریخ نقاشی کرده است .

از استانبول تا بخارست حدود ۵۵ دقیقه راه هوایی است. ترتیب سفر من به وسیله آقای سندیجی سفیر ایران - که مردی شعر دوست و شاعر و ادیب است ، و دانشگاه رومانی داده شده بود . آقای پیسکو استاد دانشگاه رومانی و دو تن اعضاء سفارت آقایان اردوش و پیروزیك از فرودگاه مرا به هتل رساندند . همه کار می‌بایست طبق برنامه منظم و مرتب انجام شود . دانشگاه مخارج روزانه مرا حساب کرد و تقیر و قطمیر پرداخت ، حتی کارت استفاده از رستوران دانشگاهی که قیمت غذا در آنجا ارزاتر از سایر جاهاست .

در همه مواد برنامه قید شده بود : « بازدید و کار » . یعنی بازدید ما جنبه تشریفات و تجمل نداشت ، اگر به موزه می‌رفتیم یا آرشیو را تماشا می‌کردیم می‌بایست کاری انجام دهیم (هرچند جزئی بود) . این امر در همان لحظه اول آدم را آگاه می‌کند که در یک کشور سوسیالیستی است . در کشوری که بهر حال ، اصل بر فضیلت «کار» و تقدم « کارگر » نهاده شده است . کشوری که در آنجا ، به قول مرحوم بهار ، «مزد بخشند به میزان توانائی و زور» .

\* \* \*

من شنیده بودم که کشورهای سوسیالیستی زندگی خاصی دارند، اما این حالت زندگی را تا آدم به خود این کشورها نرود و نبیند به خوبی تصور نمیتواند کرد ، همان حکایت ضیاءالعلماء بیرجندی است : ضیاءالعلماء يك مأمور دولت بود اما از جهت رفتار و کردار و سلوك با مردم حالاتی داشته است که همه را به تنگ آورده و به الامان واداشته بود ، وقتی يك بازرسی برای امتحانات بیرجند رفته بود ، وزیر معارف وقت به بازرس تلگراف زده بود که پس از انجام امتحانات از وضع و حال این ضیاءالعلماء چیزی برای من گزارش کن ، شنیده‌ام مرد غریبی است ! بازرس . در همان روز اول برخورد با ضیاءالعلماء ، این تلگراف را به وزیر مخابره کرد : « جناب وزیر ، این ضیاءالعلماء که گفته‌اند ، دیدنی است ، نه شنیدنی ! » تا آدم پا به کشورهای سوسیالیستی نگذارد ، نمیتواند بفهمد که اینها چه میگویند و چه میکنند ؟ !

البته مطالبی که من می‌نویسم ، لابد همه آنها احتمالاً صد درصد درست نخواهد بود ، زیرا يك گردش يك ماهه در کشوری پر جمعیت و وسیع . نمیتواند آدمی را با همه چیز و همه‌جا آشنا کند . اما به هر صورت ، قبل از شروع به نگارش این یادداشت‌ها ، باید بگویم که مسافرت من در يك کشور کمونیستی صورت گرفت ، یعنی کشوری که حزب کمونیست بر آن حکومت میکند ، و اصول سوسیالیسم در آن پذیرفته شده است . با همه اینها قبل از هر چیز ناچارم ادعا کنم که بنده نویسنده کمونیست نیستم ! و بنا بر این اول «اشهد» خود را می‌گویم . در ثانی باید اظهار کنم که این کشور رومانی هم در واقع يك کمونیست «سرخ سرخ» نیست ! انگلیسی‌ها مثلی دارند که میگویند «آبستنی حالتی است که نمیتوان فقط مقداری از آن را داشت زن یا آبستن آبستن است و یا نیست !» حکومت‌های امروزی عالم هم قاعدهٔ باید یا کمونیست باشند و یا کاپیتالیست ! هر که از ما نیست برماست ، اما حقیقت اینست که

پیدا شده اند دولت‌هایی که خواسته‌اند «قدری» کمونیست باشند رومانی هم يك دولت کمونیستی است که به جای رژیم سرخ از نظر مسکو و میدان سرخ اندکی «توزرد» ۱ از آب درآمده است! بدین معنی که از يك طرف حزب کمونیست حاکم بر امور است، و از جانب دیگر رئیس‌جمهورش آمریکاگردی مینماید، در وسط میدان بزرگ بخارست «چشمه‌جو» ۲ هتل بزرگ «اینتر کنٹیننٹال» با سرمایه آمریکائیان در بیست و چند طبقه سر به آسمان عظمت می‌ساید! رومانی دولت اسرائیل را به رسمیت شناخته و در آنجا سفارت دارد و سالی يك ماه مصرف پرتقال و مرکبات مردم خود را از کشور اسرائیل خریداری می‌کند (و من نمیگویم در برابر سلاح می‌دهد، حداقل باید شراب یا گندم بدهد!) و هم‌چنین با دول عرب يك جان در دو قالب است و از جنگ ژوئن ۱۹۶۷ تاکنون معادل چهارصد هزار تن گندم تنها به مصر داده است!

اینروزها کشورهای چندی پیدا شده‌اند که به این روال پای در میدان سیاست نهاده‌اند کشورهای مرکزی کمونیستی هم با آنها سازگاری میکنند، زیرا می‌دانند که لاقال اگر کمونیست نباشند، بنده زر خرید کاپیتالیسم هم نخواهند بود. یکی گفت: من فلانی را که مسیحی بود به کمک پول آفاخان، هفت امامی و اسماعیلی کردم. رفیقش گفت: از نظر اسلام کار مهمی نکرده‌ای، زیرا اینها همانها هستند که حسن صباح ملحد را پیشوا میدانند. جواب داد. خیلی خوب، من تا هفت امامش رسانده‌ام، تو او را دوازده امامی کن! کمینفرم هم فعلاً به همین که «سری با این و دلی با دیگری دارند» دلخوش است. در چنین مواردی است که اگر آدم امل و بی‌تدبیر باشد باید بگوید: نه در مسجد گذارندم که نهرندی در میخانه کاین خمار خام است، و اگر آدم زرنگ و تودار و پیش‌بین باشد، ببخشید که مثل اندکی زنده است، حکایت «هم از آخور خوردن و هم از توبره» صادق مینماید.

\*\*\*

نخستین مشکل مسافرت در هر کشوری، مسأله زبان است. امروز یکی دو زبان بین‌المللی است مثل انگلیسی و فرانسه، یکی دو زبان معتبر است مثل آلمانی و روسی و اسپانیائی (خصوصاً در مورد کشورهای امریکای جنوبی) و بقیه زبانها کار خودشان را می‌کنند در رومانی بیشتر مردم با سواد به زبان فرانسه آشنا هستند و این بدین دلیل است که قرن‌ها فرانسه جزء درس آنها بود، طبقات روشنفکر عموماً فرانسه‌دان هستند. اما زبان رومانی لاتینی است یعنی لاتینی اصل که حتی از زبان خود ایتالیائی‌ها هم کهنه‌تر مانده است. این زبان بر اثر يك حادثه مهم تاریخ درینجا جایگیر شده است. در اوایل قرن دوم

۱ - لابد هندوانه خریده‌اید، از میان ده تا هندوانه «توسرخ» خونین‌رنگ، یکی ناگهان، توزرد میشود، البته رنگ داخل آن زرد است ولی گاهی از سرخها شیرینتر به مذاق می‌آید، ولی بهر حال، هر چه هست «توزرد» است.

۲ - این کلمه چشمه‌جو که نام میدان مرکز شهر بخارست است ترکیب فارسی است که از طریق عثمانی به رومانی رفته. در باب این گونه کلمات فارسی در رومانی باز هم سخن خواهیم گفت.

میلادی یعنی زمان حکومت اشکانیان ، امپراطور معروف روم « تراژان » بر تمام سواحل مدیترانه مسلط شد و حوزه قدرت خود را از کناره بسفر تا نزدیک دانوب رساند. در بالای دانوب همینجا که امروز سرزمین رومانی است ، يك قوم رشید معروف زندگی میکردند بنام « داس ». این قوم ، که تیره‌ای از ساکها بودند تا کناره‌های دریای سیاه را در اختیار داشتند و درین روزگار پادشاهی بنام دسیبال Decebal بر آنان حکومت میکرد .

تراژان با این قوم و این پادشاه دلیر روبرو شد . رومیان فنون جنگی تازه داشتند ، نبرد سختی در گرفت با همه جانبازیها و فداکاریهای کم‌نظیر ، دسیبال شکست خورد ، بیشتر سپاهانش کشته شدند و خود به جنگلها پناه برد که شاید بتواند جنگهای پارتیزانی را ادامه دهد ، اما رومیان در تعقیب او بودند ، و چون از هر جا ناامید شد ، برای اینکه بدست دشمن اسیر نشود ، مردانه ، کارد برگردن خود نهاد و شاهرگش را برید . سربازان رومی رسیدند و سر او را جدا کرده ، پیش تراژان بردند و به پای او افکندند . گوئی به زبان حال میگفتند اینجاست حواله گاه سرهای سران هر سر که به پای خود نیاید ببرند .

حسامه دسیبال با این واقعه قهرمانانه پایان یافت . تراژان دستور داد بیشتر مردان قوم داس را به قتل برسانند ، اموال آنانرا غارت کنند ، زنان آنان را به سربازان بخشید ، البته این جنگ برای او ارزان تمام نشده بود ، او ۵ هزار سرباز رومی را از کف داده بود به انتقام این غبن ، همه مردان داس را از میان برد ، از آن روز به بعد رومانی جزء امپراطوری روم درآمد و زبان رومی جای زبان «داسی» را گرفت و ماند که هنوز هم ماندگار است . پیخود نیست که اگوست کنت میگوید : « در دنیا مردگان بر زندگان حکومت می‌کنند ، تراژان به یادبود این جنگ - که جزء فتوحات معروف اوست - دو برج تاریخی ساخته است : یکی در میدان بزرگ رم ( ایتالیا ) ، دیگری بر فراز همان تپه‌ای که این جنگ در آنجا رخ داده بود ( رومانی ) ، برج رم هنوز باقی است ، چند بار تعمیر شده است از آن جمله يك بار توسط یکی از پاپ‌های معروف ، و آن پاپ تغییر می‌داد این بود که بجای مجسمه‌ای که بر بالای برج قرار داشت ، مجسمه خودش را گذاشت ! بسیاری از تعمیرات آثار تاریخی صرفاً برای همین منظورها عملی میشود !

اما برجی که در رومانی ساخت ، متأسفانه فروریخته است . این برجها حاوی بیش از پنجاه صحنه از میدان جنگ تراژان با داسهاست ( همه بر روی سنگ ) ، کیفیت جنگ و گرفتن اسیر و قتل اسیران و سایر اوضاع را بسیار خوب مجسم می‌کند . دولت رومانی این سنگها را گرد آورده و میخواهد مجدداً برج را بسازد . ارتفاع برج نزدیک پنجاه متر بوده است . من از بقایای این برج دیدن کردم . بر فراز تپه‌ای در کناریک آبادی بنام « آدام کلیسی » قرار دارد . این آدام کلیسی کلمه غریبی نیست . فکر نکنید که ارتباطی با کلیسا و امثال آن داشته باشد ، این کلمه « ترکی - عربی - فارسی » است . ترکها بعد از آنکه بر رومانی مسلط شدند و قلعه بزرگی را که تراژان و جانشینانش ساخته بودند مرکز کار قرار دادند ، آنجا را « آدام قلعه سی » خواندند ، یعنی قلعه آدام از جهت قدمت و استحکام . این ترکیب به زبان رومانی رفت و تبدیل به « آدام کلیسی » شد . ( به شوخی میگویند ، يك وقت يك ارمنی بنام آلبرت به ایتالیا رفت و مدتی مقیم شد ، و کارت شناسائی خود را بر روی درخانه خود به زبان ایتالیایی

چنین نوشت «البر تو دویلنا بیرینی». يك ایرانی که از آنجا رد میشده وقتی عبارت را خوانده گفته بود: گمانم شغل این آقای البرت ختنه کردن بچه‌ها باشد!

جنگ تراژان با داس‌ها از سال ۱۰۲ تا ۱۰۶ میلادی طول کشید و این برج را در سال ۱۰۹ ساخت و از آن روزگار بیش از ۱۸۵۰ سال میگذرد.

تراژان، سه چهار سال بعد به فکر تسخیر ایران و جنگ با پارتها افتاد، روزی که میخواست از سربازان دیدن کند، در ضمن خطابه‌ای گفت: «ای سربازان رومی، از جنگ با پارتها، هیچ وحشت نداشته باشید، شما کسانی هستید که توانسته‌اید اقوام تنومند و بلند قد «داس» را نابود کنید پارت‌ها در مقابل اینان هیچ به حساب نمی‌آیند».

اما هم‌چنانکه میدانیم حساب او غلط بود و تراژان آرزوی پیروزی بر کمانداران پارتی را به گور برد، یعنی طولی نکشید که درگذشت و جانشینانش هم نه تنها به تیسفون نرسیدند، بلکه در برابر سربازان پارتی - که تیر آنها به اندازه سرنیزه بود، و بر پشت اسب در حال جنگ و گریز تیراندازی میکردند و گاهی بایک تیر سه سرباز دشمن را به هم میدوختند - دو سردار بزرگ خود، یعنی کراسوس و پسرش را در خاکهای بین‌النهرین به خاک سپردند و باز گشتند. مردم رومانی ازین فتح تراژان باشکوه تمام یاد میکنند و آنرا مبدء تاریخ خود میدانند. تراژان در واقع حکم ایجادکننده تاریخ رومانی را یافته‌است تقریباً همان کاری که ترکها در مورد البادسلان و جنگ ملازگرد میکنند و گمان دارند که اساس حکومت عثمانی و امپراطوری ترك بر نتیجه این جنگ نهاده شده‌است.

البته اگر تاریخ را از جهت امروز بخواهیم ببینیم، درین مورد هم حق داریم. اما اگر به معنای واقعی و عمیق بسنجیم، این يك اشتباه است. درست است که جنگ ملازگرد پایه امپراتوری عثمانی را ریخت، اما مگر تاریخ ترك با امپراطوری عثمانی شروع میشود؟ پس کجارت تاریخ روم شرقی و تاریخ کاپادوکیه و سارد و امپراطوری کرزوس و پادشاهانی قبل از آنان؟ مگر آنها در همین سرزمین حکومت نکردند؟ مگر اینها نمیتوانند جزء افتخارات ترکیه باشند.

تاریخ مصر که با پیروزی عمرو عاص بر سواحل نیل آغاز نمیشود، افتخارات مصر مربوط به عهد رامسس و نخائو نیز هست يك ننگ بزرگ است که ما گذشته افتخار آمیز را به اعتبار حکومت «نودولتان» فراموش کنیم. بزرگترین خیابان بغداد بنام مثنی بن حارثه فاتح عراق نام گذاری شده، اما بین‌النهرین، حمورابی را چند هزار سال قبل از مثنی در خاک خود پرورده‌است. ما کوشش داریم که بگوئیم آریائیان چنین و چنان بودند و سه هزار سال پیش از فلان جا آمدند و در این سرزمین جای گرفتند امپراطوری کهن ما را تشکیل دادند. اما امپراطوری کهن ما از عهد کوروش و ماد قدیمتر است.

طبقات شش گانه حفریات شوش از تمدن عظیم عیلامی حکایت میکند. جام طلای «حسن لو»، گویای حکومت مردم نجیبی است که از ترس مهاجمان آریائی سوراخ به سوراخ گریخته‌اند و امروز از ایشان اثری نیست. آن قوم قدیم صاحب همتی که این قنات‌های پنج شش هزار ساله را کنده‌اند، شاید در جنوب اندکی رنگ پوست آنها تیره بوده‌است، و به همین دلیل به زنگی

هم معروف شده بودند کجا رفتند؟ معلوم است شاهنامه اساطیری ما میگوید که کیومرث با اینان جنگید و به انتقام قتل پسرش :

دگرشان به گرزگران کرد پست

ازیشان دو بهره به افسون بیست

همان کاری که ترازان با دسیال کرد .

این رومانیها هم گذشته افتخار آمیز خود را فراموش کرده اند ، همه صحبت آنها از تسلط رومیان و تاریخ ترازان و امپراطوری روم است . همه چیز در بونته اجمال نهاده شده است . مگر میشود سرگذشت حماسه آمیز «دسی بال» را فراموش کرد ، تصویرهای ترازان نشان میدهد ، که قوم داس ، هنگام جنگ ، متأسفانه ، سپر نداشته اند . تصویر همه اسیران و سربازان داسی بی سپر است . کیفیت جنگ سربازان خوب نشان داده شده ، سرباز رومی شمشیر در دست راست سپر در دست چپ جلو میرود ، سرباز داسی پیش میآید در حالیکه به يك دست شمشیر دارد و به يك دست گرز . با گرز بازی میکند که شمشیر رومی به او نخورد ، پیش میرود شمشیرش را به پهلوی رومی حواله میکند ، اما سرباز رومی سپر بلند چرمی خود را برابر پهلوی خود میگیرد . شمشیر داسی به سپر می نشیند ، ولی کاری از پیش نمیرود . سرباز داسی برابر سرباز رومی است ، درین وقت است که بایک پیچش ملایم ، سرباز رومی ، شمشیرش را در پهلوی سرباز بلند قد داسی فرم میکند . يك فریاد و دیگر هیچ !

کیفیت پیروزی چنین بوده است ، همان کاری که شمشیر شاه اسمعیل میخواست در برابر توپخانه عثمانی انجام دهد . از معجزه اسلحه غافل نباید بود . داریوش که يك تیر و يك کمان و يك سپر و شمشیر داشت ، در ۲۴۰ سال پیش بر دنیایی به اندازه وسعت دول متحده امریکای امروز حکومت میکرد . شما میخواهید دنیا حساب نبرد از کسی مثل نیکسون امریکایی که با يك اشاره انگشتش دهها موشک اتمی به چرخ درمی آیند یا «کاسی کین» روسی که به يك توصیه ملایمش صدها «میک» در اسکندریه «جاخوش میکنند» !

چنین است که يك تمدنی یکبار نابود میشود و هیچ از آن باقی نمی ماند . امروز از زبان قوم «داس» فقط حدود پنج کلمه باقی مانده است ، مثل کلمه «اپور» که به معنای ابرفارس است و کلمه «کاسا» که به معنای خانه است و همین کلمه «داس» که حکایت ازین قوم تاریخی دارد . شاید خود مردم پولدار رومانی قدیم در محو تمدن قدیم خود ، از رومیان جلوتر افتاده باشند ، این قتیبه میگوید « در مواقیکه يك قوم مهاجم بر کشوری استیلا مییابد ، اشراف و بزرگان آن کشور زودتر از سایر طبقات با مهاجمان و دشمنان دوستی مییابند . این مطلب همیشه و در همه جا مصداق داشته است ، زیرا مقصود اینان حفظ منافع خودشان بوده است . والسلام .

\* \* \*

حالا که صحبت داس ها پیش آمد ، بد نیست به يك مطلب اشاره کنم . هنگام مسافرت من به رومانی ، در کستانتزا - که يك بندر بزرگ رومانی است - يك کنگره از تمام باستان شناسان رومانی - بیش از ۵۰ نفر - تشکیل شده بود و مرا هم به حساب اینکه پیراهنمان با آنها در يك آفتاب ، یعنی دانشگاه ، خشک میشود به این کنگره خواندند . در یکی از سخنرانیها که مربوط به قوم داس بود ، صحبت از معنی همین کلمه «داس» بود . معانی مختلف از دائو و دیو و ژئوس و طاووس و امثال آن پیش کشیدند که هیچ کدام پذیرفته نبود ، تا بالاخره آقای ساسکو Sascu

گفت که این کلمه در لهجه فریکیه - سرزمینی در آسیای صغیر - به معنای «گرگ» آمده است. سخنران دیگری گفت که کلمه داس با کلمه «داهه» هرودوت از يك ریشه است. وقتی صحبت‌ها تمام شد، من گفتم درینجا يك نکته هست که باید به اطلاعتان برسانم. پس گفتم:

- به قول هرودوت اقوام داهه خیلی دور از یونان می‌زیسته‌اند.

- به قول استرابون، این قوم در حدود هیرکانی مسکن داشته‌اند.

- کلمه داس و داهه یکی است، این از نوع تبدیل سین به هر در زبانهای قدیم آریائی است مثل کلمه هوم و سوم، هند و سند، گاه و گات. داهه = دات.

- اینها از نژاد آریائی و جزء ساکها و پراکنده از اطراف دریای خزر تا سواحل شمالی دریای سیاه بوده‌اند، و به قول مورخین، اموات خود را در خمره دفن میکرده‌اند. بقایای گورهای امروزی آنها گویای این نکته است.

اینکه آخر بعضی اسامی شمال شرقی ایران به کت ختم میشود: اخسی کت، بنجی کت، به معنی جای و خانه و محل است و چنانکه گفتم در زبان داسها، کلمه کاسا = کت هنوز به معنای خانه و محل و منزل باقی مانده است.

- سرزمینی که داهه‌ها در آنجا میزیسته‌اند و حوالی گرگان بوده، تا بعد از اسلام هم به نام آنها شهرت داشته و بنام «دهستان» خوانده میشده و پای تخت آن شهری بوده است بنام «آخور» یکی از پادشاهان صفار بنام علی وقتی از یعقوب قهر کرد به دهستان پناه برد و در همانجا در گذشت. - جالب تر از همه اینها معنای خود کلمه است، در لهجه فریکیه این کلمه داهه (=

دائوس) را به معنی گرگ خوانده‌اند. خوب، در کشور ما هم، سرزمینی که مسکن اصلی این قوم بود از همان ایام قدیم به صورت جمع «گرگ»، یعنی گرگان ضبط شده است؛ ببینید از جهت لهجه شناسی میان آن قوم و ساکنین شرق دریای خزر چقدر ارتباط وجود داشته است؟ فراموش نکنیم که کلمه هیرکانی، صورت دیگری از ورکانی است و ورکانی همان گرگان است، زیرا حرف «واو» در لهجه های قدیم ایرانی اغلب به «گ» بدل شده از قبیل کلمه پلاش، که جائی به صورت ولاز و جائی به صورت ولاش، و جائی به صورت وراز، و جائی به صورت گراز در آمده است و گاهی هم ملاز (۱) و گراش.

با این مقدمات بیابان گرگ در بلوچستان، نزدیک زاهدان نیز با همین قوم و شاید پس از تسلط ساکها بر «زرنک» ارتباط پیدامی‌کند.

باری، ازینکه باراندازی بنام «آخور» و گرگ و ریشه و قوم و خویش تازه‌ای برای مردم گرگان پیدا کرده‌ام و سوغاتی از رومانی برایشان آورده‌ام که نیش تیز دارد معذرت می‌طلبم؛ چکنم، قول آقای کشاورز، صادق است که در همین مجلهٔ نیما، از همان گرگان، دربارهٔ بنده نوشته بود: گهی بر طارم اعلا نشیند گهی تا پشت پای خود نبیند!

\*\*\*

يك روز صبح را اختصاصاً از آرشیو دولتی رومانی - بخارست - دیدن کردم درینجا اسنادو فرامین تاریخی را با دقت تمام حفظ می‌کنند. يك ساختمان چهارپنجه طبقه پر از اسناد رسمی است. فی‌المثل يك فرمان متعلق به قرن ۱۶ میلادی دیدیم که تنها مهر بالای آن (تمغا) ربع

۱ - و همان کلمه ملاز گرد صورتی از ولاشگرد و بلاشگرد و گلاشگرد است.



کیلوگرم وزن داشت. اسنادی هم داشتند که بر روی پوست نوشته شده بود. يك كتاب متعلق به ۴۱۷ م اختصاص به فنون نظامی داشت و عجیب آنکه نویسنده آن كتاب طرح يك موشك را برای حملات نظامی ریخته بود. يك سند از ثبت داشتند، اسنادی هم در قبر پادشاهان دیده‌اند این آرشیو در ۱۸۳۱ م پی‌افکنده شده و علاوه بر اسناد تاریخی، کهنه کتابهایی هم دارد که تعداد آن به ۸۰ هزار میرسد. از آنجمله يك نسخه خمسۀ نظامی بامینیا توره‌های زیبا در آنجا بود که شاید متعلق به یکی دو قرن پیش باشد البته تاریخ نداشت. رئیس و کارکنان آرشیو با دقت تمام به من توضیحات لازم را میدادند. برای حفظ اسناد پوشه‌های ارزان قیمتی از مقواتیه کرده‌اند، تمام قفسه‌ها از میله‌های آهنی است. اسناد شماره گذاری شده و مشخصات هر کدام در کاتالوگ های خاص که به چاپ رسیده است ضبط شده و پیدا کردن آن بسیار آسان خواهد بود. يك کارگاه ولا براتوار خاص دارند که در آن اولاصالت سندر اتمین می‌کنند، بعد آنرا در دستگاہی می‌گذارند که ظرف ۵ ثانیه به آن عمر جاودان می‌دهد، بدین معنا که حتی اگر «سند پاره پاره» مرحوم عشقی را هم زیر آن بگذارند با يك پوشش نامرئی چنان آنرا جاودانی می‌کنند که نه آب و نه آتش و نه گذشت روزگار، هیچکدام آن را تپاه نخواهد کرد. این ماشین از عجایب عصر دانش است. سال گذشته، من آرشیو پاکستان را هم دیدم، تازه شروع کرده‌اند و با صورت ساده تری در خور بودجه خویش اسناد را بایگانی می‌کنند ولی بهر حال شروع کرده‌اند. این کاری است که ما هم باید شروع کنیم، هر روز که بگذرد دیر شده است گمان من آنست که وزارت فرهنگ و هنر به کمک دانشگاه تهران - گروه تاریخ - باید مسئولیت این کار را به عهده بگیرند، و اگر از هیچ هم هست شروع کنند، طرح‌های بزرگ و وقت زیاد و پول زیادی خواهد و نمیشود منتظر ماند و وقتی می‌خواستند لغت نامه مرحوم دهخدا را به چاپ برسانند متحیر بودند که بودجه را از کجا تأمین کنند، طرحها و پیشنهادها مخارج کلی داشت و هیچ وزارتخانه‌ای قبول نمیکرد، مرحوم سر لشکر ریاضی پیشنهاد عجیبی کرد، او گفت: «پیشنهاد من اینست که فضولات و «پهن» های زیر پای اسبهای دانشکده افسری را بفروشند و از بهای آن لغت نامه دهخدا را چاپ کنند» و همین کار را هم کردند، جلد اول آن درآمد و کم کم محلی در بودجه مملکت برایش گذاشته شد و همانست که امروز يك دائرۀ المعارف عظیم فارسی با وجود نقائص بسیارش - در دست داریم. کتابی که اگر اسبهای دانشکده افسری از «قضای حاجت» خودداری میکردند، چاپ آن به عهده تعویق می‌افتاد.

برای آرشیوملی در ایران باید يك نفر تهور کند و پیشقدم شود. گمان من این است که وزارت فرهنگ و هنر که سال گذشته سند وقف نامه خواجه رشیدالدین فضل‌الله را خرید، همین سند را به عنوان نخستین سنگ بنای آرشیوملی در گوشۀ یکی از ساختمانهایش مثلاً گوشۀ موزۀ مردم شناسی - بگذارد و بگوید هر کس سندی داشت بیاورد، یاهده کند یامی خریم و بنام صاحبش ضبط می‌کنیم و شروع به کار کند. مردم وقتی فهمیدند، کمک خواهند کرد، اینکه ما امروز هیچ سندی در دسترس برای تحقیق نداریم علتش عدم آرشیواست. اسناد پراکنده می‌شود و از بین میرود، به که باید گفت که ما اصل بزرگترین پایه آزادی ملی، یعنی «فرمان مشروطه» را در دست نداریم با اینکه بیش از شصت سال از صدور آن نمیگذرد؟

(نا تمام)